

بررسی و تحلیل درونی نخستین قصیده ابو کبیر هذلی

دکتر سعید شیبانی

استادیار دانشگاه تربیت معلم تهران

(از ص ۱۳۹ تا ۱۵۴)

چکیده:

ابو کبیر هذلی از شاعران عصر جاهلی بود و در زمان پیامبر (ص) به دین مبین اسلام گروید. آوازه او به خاطر سرودن قصیده‌های چهارگانه، با مطلعی مشابه است. او در این قصاید از یک بحر عروضی، آن هم بحر کامل، بهره جسته است. محور اصلی این قصیده‌ها، انسان است. نگارنده در این مقاله سعی نموده است تنها قصیده اول را از درون، مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. در این قصیده، شاعر به گونه‌ای از عنصر زمان، بهره گرفته است که این عنصر، از یک عنصر فیزیکی به یک موضوع شعری، تغییر هویت داده است؛ یعنی عنصر زمان، عاطفه شاعر را چنان تحت تأثیر قرار داده است که در متن و محتوای شعر او به خوبی هویداست.

واژه‌های کلیدی: زمان، انسان، عاطفه، جوانی، سالخوردگی.

مقدمه:

عامر یا عویمر بن حلیس از قبیله بنی سعد (هذیل) مشهور به ابوکبیر از شاعران عصر جاهلی بود و مادر شاعر مشهور جاهلی، «تأبط شرأ» را به همسری گرفت.^(۱) وی در زمان پیامبر به دین اسلام گروید. این شاعر، چهار قصیده مشهور از خود به جای گذاشت که شایسته بررسی و تحلیل می‌باشند. هر کس این قصاید را مورد غور و بررسی موشکافانه قرار دهد، پرسش‌هایی چون چگونگی ساختار این قصاید بر ذهنش خطور می‌نماید. لذا بر آن می‌شود تا از اسلوب این قصاید و قدرت آنها در ترسیم رؤیای شاعر، اندکی قلم فرسایی کند. گذشتگان با اشاره به این قصاید چهارگانه، بر این باور بودند که قصیده‌های دیگر این شاعر از دیدگان، ناپیدا و گم‌گشته‌اند. ابن المعتز در کتاب خود یعنی طبقات الشعراء المحدثین (ابن المعتز، ص ۱۸۶) به قصیده حائیه او اشاره نموده و یک بیت از آن را بدین گونه آورده است:

ألا یا حمام الأیك فرخک حاضر و غصنک میاد ففیم تنوح
 آوازه ابوکبیر هذلی به قصاید چهارگانه‌ای است که با مطلعی مشابه آغاز شده‌اند. گذشتگان بدین سان به این مشابهت اشاره داشته‌اند؛ ابن قتیبه گفته است: «و له أربع قصائد أولها كلُّ شيءٍ واحد ولا نعرف أحداً من الشعراء فعلَ ذلك». (ابن قتیبه، ص ۴۴۶)

ابوالعلاء المعری با سرکوفت و سرزنش شاعر، این قصاید را اینگونه به باد انتقاد گرفته است (ابوالعلاء، ص ۱۵۹): «فهذا يدل على ضيق عطنك بالفريض، فهلا ابتدأت كل قصيدة بفن؟» «این به دلیل کوتاه‌بینی تو در سرودن شعر است؛ چرا هر قصیده‌ای را با شکلی جداگانه آغاز ننمودی؟»

عوف بن محلم در مورد توان و قدرت شاعری و برتری شعر او گفته است: «كان في هذيل أربعون شاعراً محسناً و كان ابوکبیر من أظهرهم و أقدرهم علی القول» (ابن معتز، ص ۱۸۶) مشابهت در مطلع قصاید ابوکبیر هذلی، چه بسا خود کلیدی باشد که بتواند در بسته ساختار شعر او را بگشاید و جرأت تأویل و تفسیر را نیز در خواننده شعرش افزایش دهد. او در این قصاید، تنها از یک بحر عروضی، آن هم بحر کامل بهره برده است. گفتنی است معمولاً آغاز قصاید در اشعار یک شاعر، با هم متفاوت است. اما این قصاید چهارگانه با شیوه‌ای واحد

سروده شده است:

مطلع قصیده اول:

أزهيرُ هلْ عَنْ شَيْبَةٍ مِنْ مَعْدِلٍ أُمُّ لَاسِبِيلٍ إِلَى الشَّبَابِ الْأَوَّلِ

يقول: «هل عن شيبه من مصرف أم لاسبيل إلى شبابي الذي مضى»

مطلع قصیده دوم:

أزهيرُ هلْ عَنْ شَيْبَةٍ مِنْ مَقْصَرٍ أُمُّ لَاسِبِيلٍ إِلَى الشَّبَابِ الْمُدْبِرِ

مطلع قصیده سوم:

أزهيرُ هلْ عَنْ شَيْبَةٍ مِنْ مَصْرَفٍ أُمُّ لَاخْلُودٍ لِبِأَذَلٍ مَتَكَلِّفٍ

(الباذل: الذي يبذل ماله. يقول ما له خلود).

مطلع قصیده چهارم:

أزهيرُ هلْ عَنْ شَيْبَةٍ مِنْ مَعَكُمْ أُمُّ لَاخْلُودٍ لِبِأَذَلٍ مَتَكْرِمٍ

(ديوان الهذليين، صص ۸۸، ۱۰۰، ۱۰۴ و ۱۱۱)

«مَعَكُمْ: ای مَرَجِع و يقال مضى فمَاعَكُمْ ای ما رجع».

این قصیده‌ها در تعداد ابیات با هم متفاوت هستند. تعداد ابیات قصیده اول ۴۸ بیت، قصیده دوم ۱۹ بیت، قصیده سوم ۲۴ بیت و قصیده چهارم ۱۵ بیت است. این تفاوت در تعداد بیت‌ها، می‌تواند پژوهشی از روحیه شاعر و تجربه شعری او از آغاز تا پایان باشد. اما آنچه در این قصیده‌ها، اهمیت بیشتری دارد، شروع یکسان و مشابه مطلع آنها، همراه با پرسش‌های زیادی است که به ذهن خواننده شعرش می‌رسد. آیا شاعر در مطلع هر کدام از این قصیده‌ها، می‌خواهد یک اندیشه را تنها با یک وزن شعری، تکرار نماید؟ آیا شاعر با این کار، تکرار قالب‌ها و ساختارهای مشخصی را مدنظر دارد؟ اگر ما به اشعار شاعران جاهلی، اندکی دقت نماییم، به راحتی درمی‌یابیم که مطلع آنها، گاهی با یاد اطلال و دمن، گاهی با غزل یا ذکر شراب و جوانی و قهرمانی و یا با یک مقدمه رؤیائی، آغاز شده است.^(۲) ولی شروع قصیده‌های چهارگانه ابوکبیر با مطلعی تا این حد مشابه، واقعاً جای تأمل و تفسیر دارد. شاعر در این قصیده‌ها از زمان به گونه‌ای بهره گرفته که (زمان) از یک طرف از یک عنصر

فیزیکی، به یک موضوع شعری تغییر هویت داده است و از طرف دیگر، بر عاطفه شاعر، چنان تأثیر گذاشته که با رسوخ و نفوذ در بعد انسانی او، در متن شعرش تبلور یافته است. مسئله زمان در این قصائد، یک مسئله اساسی است. در بسیاری از مواقع، شاعران عصر جاهلی، به وسیله عنصر زمان، از عواطف و احساسات خود، سخن گفته‌اند. پیوند میان انسان و احساسات و عواطف انسانی با زمان، کمتر از پیوند میان انسان و عواطف و احساسات انسانی با مکان نیست. اگر اطلال و دمن، نماد خرابی و ویرانی است، سخن گفتن از سپیدی مو که با گذر زمان صورت می‌پذیرد، نیز نماد سالخوردگی و مرگ است. شاعران عصر جاهلی با بهره‌گیری از اطلال و دمن، بین زمان و مکان، پیوند برقرار کرده بودند؛ این پیوند، همان پیوندی است که بین شاعر و گذشته بود و از وجود و هستی انسانی سخن می‌راند. (عبدالرحمن، ج ۶، ص ۱۹۶)

شاعران عصر جاهلی همان‌گونه که بر اطلال، نوحه‌سرایی کردند، از جوانی، بسیار گفته و بر آن شدیداً گریسته‌اند. ابوکبیر هذلی از شیوه معمول شاعران عصر خود، پا فراتر گذاشته و در قصاید خود از یک محور اساسی یعنی پیری و جوانی بهره برده؛ او با پنجه در پنجه انداختن پیری و جوانی، از راز خشکیدن درخت تنومند جوانی و کم‌سویی فانوس سالخوردگی و در نهایت، از سپردن جان به جان آفرین، سخن رانده است.

بررسی و تحلیل درونی نخستین قصیده ابوکبیر هذلی:

در مقدمه این قصیده آمده است:

۱- أَزْهَيْرُ هَلْ عَنْ شَيْبَةٍ مِنْ مَعْدِلٍ أَمْ لَأَسْبِيلَ إِلَى الشَّبَابِ الْأَوَّلِ

ای «زهیر» آیا می‌توان از پیری به عقب برگشت، یا اینکه راهی برای برگشت جوانی

نیست؟

۲- أَمْ لَأَسْبِيلَ إِلَى الشَّبَابِ وَذِكْرُهُ أَشْهَى إِلَيَّ مِنَ الرَّحِيقِ السُّلْسَلِ

راهی برای بازگشت جوانی یافت نمی‌شود در حالی که یاد این دوران برای من، از شراب

ناب و دلچسب، دل‌انگیزتر است.

۳- ذَهَبَ الشَّبَابُ وَفَاتَ مِنِّي مَا مَضَى وَنَضًا زُهَيْرٌ كَرِيهَتِي وَتَبَطَّلِي

جوانی سپری شد و گذشته‌ام از دست رفت. ای «زهیر»، انگیزه و قدرتم رنگ باخت.
۴- و صَحَوْتُ عَنِ ذِكْرِ الْغَوَانِي وَ انْتَهَى عُمُرِي وَ اُنْكُرْتُ الْغَدَاةَ تَقْتُلِي
(دیوان الهذلیین، ص ۸۹)

(الغوانی: جمع غانیة و هی التي استغنت بجمالها عن الزينة؛ وانتهی عمری، يقول: بلغ عمری نهایته؛ تقتلی، ای تکسری و تغنجی).

جوهر و هسته اسلوبی که این ابیات شعر را قوام و دوام می‌بخشد، «تکرار» است. ساختار این بیت‌ها، گویای آن است که شاعر به یک نقطه اتکاء که نتواند از آن پا فراتر گذارد، گرایش دارد و آن نقطه اتکاء، تکرار اسم «زهیر»، «حرف نداء» استفهام «هل، أم» و «الاسباب» است. برای اینکه شاعر بتواند، احساسات و عواطف خود را ابراز نماید، این تکرار را در مقدمه قصیده آورده است. او با «نداء» قصیده خود را آغاز کرده است. این نداء، ندایی نیست که شاعر را از اسلوب شایع عرب خارج کند، بلکه شاعر بدین وسیله با یک ارزش و هنجار عاطفی و احساسی، شالوده قصیده خود را بنیان گذاشته است. او با آوردن حرف ندا، احساس غربت و تنهایی خود را با قدرت به خواننده شعرش، منتقل نموده است. او در این ابیات، پشت سر هم، پرسش‌هایی را مطرح کرده تا اضطراب را در مخاطب ایجاد نماید. او از دست دادن جوانی را هم‌مطراز و برابر با، از دست دادن شراب ناب، قلمداد نموده و گفته است همانگونه که نوشیدن شراب ناب، شیدایی و سرمستی می‌آورد، جوانی و یاد آن نیز انسان را سرزنده و شاداب می‌گرداند. در ساختار این قصیده، ما شاهد حلقه‌های درهم‌تنیده‌ای از «نداء»، «استفهام» و «تکرار» هستیم. این حلقه‌های درهم‌تنیده، نه تنها از سطح کلمات، فراتر رفته، بلکه با جوهره و ساختار قصیده، ترکیب یافته است. بدین خاطر است که شاعر در این قصیده توانسته است، اخگر فروزان زندگی را که در جوانی رخ می‌نماید، با یاد مرگ، خاموش گرداند. معمولاً یک خبر یا یک داستان غم‌انگیز یا یک تراژدی، چون ابر بهاری، بارانی از «پرسش» و «ندا» را به دنبال خود دارد. او با آوردن استفهام و نداء، تضاد بین پیری (که به تبع آن دل‌آشوبی و اندوه می‌آید) و جوانی (که با خود، شادی و نشاط دارد) را به خوبی به تصویر کشیده است. او بسیار ماهرانه و با استادی، کلمه «شباب» را چندین بار تکرار نموده، در حالی که واژه «شیب» را با

کراهت و فقط یک بار آورده است. همه ادوات نداء و استفهام، از بار تأثیری ویژه‌ای برخوردارند. (العبد، ص ۶۹) تعریف این ادوات چنین است: «پژواک دلهره و اضطراب، کنکاش و جستجوی جواب، التماس و فغان برای رهایی از عذاب». این ادوات در این ابیات، دست به دست هم دادند تا احساس غم‌آلود شاعر را که از ژرفای وجود او، می‌جوشد، چون رودی خروشان، جاری گردانند. «اگر ما از زاویه‌ای دیگر به تکرار استفهام، نگاه کنیم، درمی‌یابیم که انسان حتی در امور بدیهی و واضح، چون عدم برگشت دوران جوانی و عدم جاودانی بشر، به سادگی سر تسلیم فرود نمی‌آورد و تخم یأس و ناامیدی را در دل خود آبیاری نمی‌کند». (حسنی، صص ۱۰۹-۱۰۸)

شاعر با عبارت «وفات منی ما مضی» می‌خواهد بگوید که جوانی، شادابی و امید، لحظه به لحظه، به غروب خود نزدیک می‌شود. اما در عوض، پیری، اندوه و یأس، اندک‌اندک، می‌دمد. او بر این باور است که انسان با از دست دادن جوانی، هر چیز زیبای دیگری را نیز از دست خواهد داد. او گریه‌اش برای از دست دادن دوران جوانی نیست، بلکه او در باختن قمار زندگی می‌گرید. شاعر در واقع با گفتن «وانتهی عمری» پرچم سفید عجز و تسلیم را بر بالای سر خود، برافراشته است.

شاعر در آغاز این قصاید، با مخاطب قرار دادن «زهیر»، یک گفت‌وگوی یک طرفه را به انجام رسانده است. در این گفت‌وگو فقط صدای شاعر به گوش می‌رسد و «زهیر» دم بر نمی‌آورد و در واقع، مهر سکوت، بر لب نهاده است. این گفتگو، همراه با دلشوره و دلواپسی است. شاعر می‌خواهد در اسرع وقت به حقیقت برسد، اما منتظر جواب نمی‌ماند. بنابراین می‌شود نتیجه گرفت که «زهیر» وسیله‌ای است که شاعر می‌خواهد بدان وسیله، خواننده شعرش را به گرداب عذاب و غربت هدایت نماید. به ویژه اگر خواننده نداند که مخاطب شاعر، دختر اوست. خطابی که در آن گریه، نمود کند، غربت و تنهایی و بی‌کسی احساس می‌شود. این احساس غربت است که انسان را لاجرم وا می‌دارد، تا پلی ارتباطی بین خود و دیگران احداث نماید. چون انسان می‌خواهد زندگی کند. راستی چرا زهیر پاسخی نمی‌دهد؟ چون از دیدگاه شاعر، این پرسش‌ها بیهوده است و بیهودگی آن همچون زندگی است که می‌گذرد و گذشت آن از اختیار انسان بیرون است. واژه «شیب» در این قصاید به یک

دگرگونی و تحوّل ریشه‌ای و بنیادین اشاره دارد. این تغییر و تحوّل، گام‌هایش، سمت و سوی فنا و نیستی را گرفته و به سرعت به پیش می‌تازد. واژه «شیب»، به خودی خود، واژگانی چون «تلخی»، «خاموشی شمع فروزان جوانی» و «تنهایی و غربت و بی‌کسی» را در گوش شنونده، زمزمه می‌کند. در عین حال، موی سپید، ناقوس مرگ را به آرامی می‌لرزاند. البته بدیهی است که انسان، پیوسته با عفریت مرگ در کشمکش است و مرگ، حق است و سرانجام، انسان یا هر موجود زنده را در کام خود می‌بلعد. لحظاتی که هم‌اکنون ما در آن به سر می‌بریم، پنجره‌ای است رو به جهان آخرت، که با مرکب راهوار مرگ، بدانجا باید رسید. دلهره و ترس از مرگ، عنصر اصلی و اساسی در تجربه انسان با زمان است. این دلهره و دل‌آشوب، بر آن است که انسان را به زور از محیط انسانی، جدا کند و در دامان خلوت خود گرفتار نماید. (بروانه، ص ۱۶۰) احساس غزلت و غربت، شاعر را به خلوت خود می‌برد. اما این خلوت، آرام و بی‌تحرك نیست بلکه پویاست و سمت و سوی گذشته را با یاد آن درمی‌نوردد. شاعر بعد از این احساس جوشان تلخ، فریاد «یازهیر» را سر می‌دهد و می‌گوید^(۳):

أزْهیرُ إِنْ يَشِبُّ الْقَدَالُ فِإِنِّي رُبَّ هَيْضٍ مَرَسٍ لَفَقْتُ بِهِ ضَلِيلِ
 «ای زهیر هر چند موهای پشت سرم، سپید گردیده است، چه بسا که من ارتشی قوی و کارآمد را فرماندهی نمایم.»

فَلَفَقْتُ بَيْنَهُمْ هَوَادَةَ الْأَلْسُنُكَ لِلدَّمَاءِ مُحَلَّلِ
 «من در جنگ بی‌امان، سپاه را فرماندهی می‌کنم و خون دشمنان را می‌ریزم.»
 حَتَّى رَأَيْتُ دِمَاءَهُمْ تَغْشَاهُمْ وَيُقَلِّ سَيْفٌ بَيْنَهُمْ لَمْ يَسْأَلِ
 «تا جایی که به چشم خود ببینم، آنها در خون خودشان غوطه‌ور هستند و شمشیرشان در نیام آخته نشود.»

این ابیات، سیمای پرفروغ و درخشانی را از گذشته شاعر در جلو دو دیده ما ترسیم نموده است و رشادت‌ها و قهرمانی‌های او را در جنگ با دشمنان و کشتن آنها به پرده تصویر کشانده است. اما چه کند که او در حال حاضر، از ژرفای وجود، از چالش و کشمکش بین خود و پیری، رنجور است. لذا ضمن اینکه از بزرگی‌ها و قهرمانی‌های خود، سخن سرایی می‌کند،

ترسیم چهره رنجور پیری و سیمای ضعف و ناتوانی مترتب بر آن را نیز به بوتۀ فراموشی نمی‌سپرد و می‌سراید^(۴):

أزهیر یصبح أبوک مقصراً طفلاً ینوء إذا مَشَى للکلکَلِ
 «ای زهیر، پدر پیرت، با کمری خمیده، بسانِ کودکان، راه می‌رود.»
 یهدی العمودُ له الطریقَ إذا هُم ظعنوا و یعمدُ للطریقِ الأسهلِ
 «اگر قوم کوچ کنند، عصا او را راهنماست و از راهی ساده می‌آید.»
 فلقد جمعتُ من الصحابِ سریةً خُدتُبا لِداتِ غیر و خَشِ سُخْلِ
 «من از میان دوستان و یاران بزرگوارِ دارای صفاتِ نیکو، جنگجویانِ شجاع و بی‌پروایی را گرد آوردم.»

سُجراً نفسی غیرَ جمعِ أشابَةٍ حُشداً و لاهلُکِ المَفارِشِ عُزَلِ
 «عصاره‌های وجودم، پاره‌های تنم، جگر گوشه‌هایم، بدون ادعاء، از مادرانی عقیف و پاک‌دامن و وفادار به همسر هستند.»

شاعر در این مقطع از قصیده، صحنه‌ای نو و تازه را به نمایش گذاشته است. او در این صحنه، سیمای عجز و ناتوانی را با تصویری از نیرو و قدرت خود، در آمیخته است. او با عبارت «مقصراً و طفلاً ینوء» با لحنی تمسخرآمیز و با تأکید بر سستی و ناتوانی خود در اثر پیری، بر عصا تکیه زده و راه آسان‌تر را برای رسیدن به مقصود برگزیده است. تمام این تصاویر، در این مقطع از قصیده، اعتراف به عجز و ناتوانی را به نمایش گذاشته است، لذا طبق عادت، شاعر به گذشته‌های خود سفر نموده و زندگی و جوانی را در رؤیای خود در چشم خواننده شعرش زنده کرده است. همانگونه که مشاهده می‌شود، ما در این بین گذشته و حال شاعر، تعارض می‌بینیم. شاعر در واقع با تکرار مقدمه و مطلعی یکدست و هماهنگ، درصدد تکرار کلمات و مقاطع و اسمها نیست بلکه او می‌خواهد یک واکنش انسانی را در رویارویی با پیری و ناتوانی، تکرار نماید. همانگونه که مشاهده می‌شود، پیوستگی در این قصیده با تکرار اعمال شاعر در زمان گذشته، محقق شده است. شاعر در این قصیده، هر مقطعی را با «لقد» آغاز نموده است تا بدین وسیله، پرده‌ای از پرده‌های دل‌انگیز نمایش را با آب و تاب به تصویر

کشد. او با پیش کشیدن حرفِ دوستان خود، ویژگی‌های آرمانی و ایده‌آلی، برای آنان بیان داشته است؛ مثلاً در مقطع زیر، مخاطرات و ماجراجویی‌های «تأبط شراً» را این گونه به تصویر کشیده است.^(۵)

و لقد سَرَّيْتُ عَلَى الظَّلَامِ بِمَغْشَمٍ جَلْدٍ مِنَ الْفَيْيَانِ غَيْرِ مُهَبَّلٍ
 «شبانگاه و در تاریکی شب، با جوانی بی پروا، شجاع و چابک طی طریق نمودم.»
 و إِذَا رَمَيْتَ بِهِ الْفَجَاجَ رَأَيْتَهُ يَنْضُو مَخَارِمَهَا هَوَى الْأَجْدَلِ
 «اگر به درون شکاف و راه منتهی به کوه، نگاهی افکنی، می بینی که او چون عقاب به سرعت، پوزه کوه را در می نوردد و از کوه بالا می رود و به قلّه آن می رسد.»
 وَإِذَا نَظَرْتَ إِلَى أُسْرَةٍ وَجْهَهُ بَرَقَتْ كَبْرَقِ الْعَارِضِ الْمُتَهَلِّلِ
 «اگر به خطوط چهره اش، گوشه چشمی اندازی، می بینی که او چون برقی است که از ابر باران‌زا ساطع می شود.»

و إِذَا يُهَبُّ مِنَ الْمَنَامِ رَأَيْتَهُ كَرْتُوبِ كَعَبِ السَّاقِ لَيْسَ بُزْمَلٍ
 «موقعی که از خواب برمی خیزد، اگر او را ببینی چون پاشنه پا، محکم و استوار ایستاده است و ضعف و سستی در او راه ندارد.»

تکرار در این ابیات، گویای در هم تنیدگی و پیوند این ابیات با یکدیگر است، شاعر در این ابیات، قدرت و چالاکی «تأبط شراً» را به گونه‌ای به رخ کشیده است که بتواند با بدبختی‌ها و مشکلات روحی، روانی و جسمی دوران پیری، دست و پنجه نرم نماید. بدین خاطر در مقطعی نو با «لقد»، قهرمانی‌ها و شجاعت‌ها را اینگونه به نمایش گذاشته است:^(۶)

و لَقَدْ شَهِدْتُ الْحَىٰ بَعْدَ رُقَادِهِمْ تَفَلَّسِي جَمَاعَتِهِمْ بِكُلِّ مَقْلَلٍ
 «مردان قبیله بعد از اینکه آر میدند، جمجمه‌هایشان را بر روی ارتفاعات دیدم.»
 حَنْى رَأَيْتُهُمْ كَأَنَّ سَحَابَةَ صَابَتْ عَلَيْهِمْ وَذَقُّهَا لَمْ يُشْمَلِ
 «آنان را بسان ابر باران‌زایی دیدم که وزش باد، آن را پراکنده نکرد.»

بیت‌های این قصیده، از چنان هماهنگی و ارتباط نزدیکی برخوردارند که هر مقطع جدید، تأکید و تأییدی است بر مقطع ماقبل آن. وانگهی همه ابیات این قصیده، طرز تفکر و اندیشه

شاعر، برای رویارویی با پیری را با گریز از فعلی به فعلی و از فخری دیگر، در مقابل دیدگان خواننده، به خوبی و زیبایی، به تصویر کشیده است؛ او چنین می‌سراید:^(۷)

لَقَدْ رَبَّاتُ إِذَا الرِّجَالُ تَوَاكَلُوا حَمَّ الظَّهْيَرَةَ فِي الْيَفَاعِ الْأَطْوَلِ
«موقعی که مردان کمکی نکردند و بی‌اعتنایی نمودند، من با اِعمال ریاست در پیمودن این تپه طولانی، بیشترین کمک را ارائه نمودم.»

فِي رَأْسِ مُشْرِفَةِ الْقِذَالِ كَأَنَّمَا أَطْرُ السَّحَابِ بِهَا بِيَاضِ الْمَجْدَلِ
«روی تپه، توده‌ای ابر، چون کاخی سفید، دیده می‌شود.»
و عَلَوْتُ مُرْتَبًا عَلَى مَرْهَوْبَةٍ حَصَاءَ لَيْسَ رَقِيبُهَا فِي مَثَلِ
«من مراقبت و نگهبانی از قوم را بر دوش می‌کشیدم. از کوه خشک و حشتناکی، صعود نمودم که در آن مراقب و نگهبان را پناهگاهی نبود.»

شاعر در پرده‌ای دیگر از نمایش، قهرمانی‌ها و شجاعت‌های خود را در حماسه‌ای تازه و نو با دست و پنجه نرم کردن با یک ماده گرگ، این‌گونه به تصویر کشیده است:

أَخْرَجْتُ مِنْهَا سَلْقَةً مَهْزُولَةً عَجْفَاءَ يَبْرُقُ نَابُهَا كَالْمَعْوَلِ
«از آن، ماده گرگی لاغر و نحیف بیرون آوردم. دندان‌های این ماده گرگ، بسان نوک تیز کلنگ، برق می‌زد.»

فَزَجَرْتُهَا فَتَلَفَّتْ إِذْ رُعَّتْهَا كَتَلَفَّتِ الْغَضْبَانَ سُبَّ الْأَقْبَلِ
«آن ماده گرگ را ترساندم و از خود دور کردم. او چون مردی خشمگین که به او دشنام داده باشند، نگاه می‌کرد.»

شاعر قدرت و توان خود را در صبر و تحمل بدین‌گونه بیان کرده است:^(۸)

وَلَقَدْ صَبِرْتُ عَلَى السَّمُومِ يَكُنُّنِي قَرْدٌ عَلَى اللَّتَيْنِ غَيْرُ مَرَجَّلِ
«من در برابر باد سوزانی که بر من وزید، شکیبایی نمودم. موهای صاف، آراسته و شانه زده‌ام. به هم ریخت و مجعد و پیچیده گردید.»

صَدِيَانِ أَخَذِي الطَّرْفِ فِي مَلْمُومَةٍ لَوْنِ السَّحَابِ بِهَا كَلَوْنِ الْأَعْبَلِ

«با لبی تشنه و چشمانی بی‌رمق، روی توده‌ای از ابر، چون سنگ سپید»
مستشعراً تحت الرِّداءِ وشاحَةً عَضْباً غَمَوْضَ الحَدِّ غَيْرَ مَفْلَلِ
«در زیر لباسم، شمشیری تیز و برنده...»
و مَعَابِلًا صُلَعِ الطُّبَاتِ كَأَنهَآ جَمْرٌ بِمَسْهَكَةٍ تُشَبُّ لِمَصْطَلِي
«و سر نیزه‌هایی پهن و بلند همچون اخگری فروزان که در معرض وزرش تندبادی قرار
گیرد و برق بزند، نهادم.»

سلاح، نماد جوانی و قدرت است. از این روست که شاعر در این مقطع از قصیده، دست
به دامن آن شده است.

در مقطع پایانی قصیده، شاعر با بهره‌گیری از «واو» به معنای «رُبَّ»، به نوعی، مقطع‌های
پیشین را با این مقطع، گره زده است:^(۹)

و جَلِيلَةَ الأَنْسَابِ لَيْسَ كَمِثْلِهَا مِمَّنْ تَمَّتَّعُ قَدْ أَتَتْهَا أَرْسُلِي
«چه بسا زنی از اشراف و بزرگ‌زادگان بی‌همتا، نامه‌ها و پیغام‌های من به او رسید. آن زن از
چه کسی بهره می‌گیرد؟»

سَاهَرْتُ عَنْهَا الكَالِئِينَ كَلَاهِمَا حَتَّى التَّفَتُّ إِلَى السِّمَّآكِ الأَعَزَلِ
«منتظر بودم تا این دو خوابیدند، سپس شبانگاه، آهنگ او نمودم.»

فَدَخَلْتُ بَيْتاً غَيْرَ بَيْتِ سَنَاخَةٍ وَازْدَرْتُ مُزْدَارَ الكَرِيمِ المَعْمُولِ
«داخل خانه‌ای شدم که از آن بوی خوش، به مشام می‌رسید. و هر آن کسی را که بر انسان
سخاوت‌مند و دست و دل باز، عیب‌جویی کند و او را سرکوفت زند، تحقیر نمودم.»

شاعر در این مقطع با یاد و مرور ماجرای که با زنان داشته، با تعریفی از خود، افتخار به آن
را به تصویر کشیده است. ولی از آنجایی که رنج‌پیری و ترس از مرگ بر او گران است، در
بیان ماجرای خود با زنان، گزافه‌گویی کرده و بر شاخ و برگ آن بیش از حد افزوده است. البته
این گونه تصویرها در اشعار شاعران دوره جاهلی، به کرات موج می‌زند.^(۱۰)

شاعر در آخرین بیت از این قصیده، یاد و مرور اینگونه ماجراها و افتخارات را که ریشه در

گذشته او دارد، نفی نموده است؛ یا به عبارت دیگر، خود را در بست، تسلیم حقیقت تلخ مرگ کرده است:

فإِذَا وَ ذَلِكْ لَيْسَ الْأَحْيَانَهُ وَ إِذَا مَضَى شَيْءٌ كَأَنْ لَمْ يُفْعَلِ
(دیوان الهذلیین، ص ۱۰۰)

«هر کاری به وقت خودش خوب است و دلنشین. اگر مضمول گذر زمان شود، گویی که چنین خوشی و شادی نبوده است.»

بیت پایانی این قصیده، گویای آن است که غم و اندوه از هر سمت و سویی بر روح و روان شاعر، سایه افکنده است لذا وی فعالیت‌ها و چالاکی‌هایی را هم که در برهه جوانی، از خود بروز داده، فقط در زمان خودش با ارزش قلمداد نموده است و معتقد است که این افتخارات، هم‌اکنون خریداری ندارند.

در یک کلام، شاعر بر این باور است که پیری و دل‌آشوبی، سایه شوم خود را بر جوانی و طراوت و سرزندگی، گسترانیده است. بنابراین، به سر بردن در پناهگاه زمان از دست رفته، فقط یک دلخوشی کودکانه است که هرگز بر نمی‌گردد و نمی‌تواند بر حقیقت دردناک مرگ، مرهمی گذارد.

ابن رشیق می‌گوید: ابوکبیر این بیت از شعر خود را در واقع در هفت جا تکرار نموده است. (ابن رشیق، ج ۲، ص ۷۵) همانگونه که در ابتدا گفته شد، «تکرار»، در انتقال یک ارزش و هنجار عاطفی و احساسی که شالوده این قصیده نیز براساس آن بنیان گذاشته شده است، تأثیرگذارترین عامل روحی و روانی محسوب می‌شود.

نتیجه:

- ۱- محور اصلی این قصیده، انسان است.
- ۲- شاعر با بهره‌گیری از عنصر فیزیکی زمان و پیوند آن با عاطفه انسانی، سعی نموده، باورهای خود را به خواننده شعرش منتقل نماید.
- ۳- شاعر برای انتقال این باورها از حلقه‌های درهم تنیده «نداء»، «استفهام»، «تکرار» به

خوبی استفاده کرده است.

- ۴- شاعر بر این اعتقاد است که پیوند میان انسان و عواطف و احساسات او با زمان، کمتر از پیوند میان انسان و عواطفش با مکان نیست.
- ۵- شاعر در این قصیده با گذر از شیوه معمول شاعران عصر خود، پیری و جوانی را پنجه در پنجه هم انداخته و از راز خشکیدن درخت تنومند جوانی و کم‌سویی فانوس سالخورده‌گی و در نهایت، سپردن جان به جان آفرین، سخن رانده است.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ابن‌قتیبه، الشعر و الشعراء، تحقیق د. مفید قمیحه و مراجعة نعیم زوزور، دارالکتب العلمیة، بیروت، ط ۲، ۱۹۸۵م، ص ۴۴۶؛ البغدادی: خزانه الأدب، تحقیق و شرح عبدالسلام هارون، هیئة المصریة العامة للکتاب، القاهرة، ۱۹۷۷م. ۱۹۳/۸-۱۹۶ و ۲۰۹؛ البکری: سمط اللالی، تحقیق عبدالعزیز المینى، مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر، القاهرة، ۱۹۳۶م. ۳۸۷/۱ و ۷۲۲/۲؛ ابوالعلاء المعری، رسالة الغفران، شرح و تحقیق د. علی شلق، دارالقلم، بیروت، ط ۲، ۱۹۸۱م، ص ۱۵۹ و ۱۶۰؛ ابن‌المعتز، طبقات الشعراء المحدثین، تحقیق عبدالستار احمد فرج، دارالمعارف، القاهرة، ط ۴، ۱۹۸۱م، ص ۱۸۶؛ ابن‌الأثیر، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، تحقیق محمد ابراهیم البنا و آخرون، کتاب الشعب القاهرة، ۱۹۷۰م. ۶/۱؛ ابن حجر العسقلانی، الاصابة فی تمیز الصحابة، ۱۶۵/۴؛ أحمد کمال زکی، شعر الهذلیین فی العصرین الجاهلی و الاسلامی دارالکاتب للطباعة و النشر، القاهرة، ۱۹۶۹م. ص ۱۷۷ و ۲۴۵؛ د. عبدالجواد الطیب: هذیل فی جاهلیتها و اسلامها، الدار العربیة للکتاب، لیبیا، تونس، ۱۹۸۲م. ص ۱۳۳؛ فؤاد سزکین، تاریخ التراث العربی، ترجمة د. محمود فهمی حجازی مراجعة د. عرفه مصطفى و د. سعید عبدالرحیم، جامعة الامام محمد بن سعود، السعودیة، ۱۹۸۳م، ۲۴۸/۲، ۲۵۰؛ بلاشیر، تاریخ الأدب العربی، ترجمة د. ابراهیم الکیلانی، دار الفكر العربی، دمشق، ط ۲، ۱۹۸۴م. ص ۳۱۰؛ فروخ، عمر، تاریخ الادب العربی، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۴م. ۱۰۸/۱.
- ۲- د. یوسف خلیف، دراسات فی الشعر الجاهلی، مکتبة غریب القاهرة، ۱۹۸۱م ص ۱۴۷ و ۱۶۹؛ د. فاطمة محجوب، الزمن فی الشعر العربی، الشباب و المشیب، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۸۰م ص ۳۴ و ۷۹؛ د. حسام‌الدین الالوسی، الزمان فی الفكر الدینی و الفلسفی القدیمة، المؤسسة العربیة للدراسات و النشر، بیروت، ۱۹۸۰م، ص ۷۱.
- ۳- دیوان الهذلیین، القسم الثانی، مطبعة دارالمصریة، القاهرة، ۱۹۴۵م، ص ۸۹. القذال: هو ما بین الأذنین و الففا= پشت سر. الهیضل و الهیضلة واحد و هم الجماعة من الناس یُعزى بهم. = ارتش بزرگ، گروه مسلح. مرس: ذو مراسم و شدت. أراد بالمراسة هنا شدت المعالجة فی الحرب = رتق و فتق امور جنگ. لفتت بینهم: کنت رئیساً علیهم = آنها را فرمانروایی نمودم. حرب بلاهوادة = جنگ بی‌آمان.

- ٤- ديوان الهذليين، القسم الثاني، مطبعة دارالمصرية، القاهرة، ١٩٤٥م، ص ٨٩ الكلكل: الصدر و جمعه كلاكل = سينه. العمود: العصا التي يتوكأ عليها = چوبدستی. الأئين: الأسهل = آسان تر. ظعنوا: شخصوا = کوچ کردند. سرّية = هنگ، دسته، گروهان. الأخذب: الأهوج خديبا، و هم الذين يركبون رءوسهم لايرذهم شيء = افراد بی پروا و از جان گذشته. الوخش: النذل من كل شيء و يقال وحش المتاع = رذل، اوباش. السُّخْل: الضَّعاف و اذا ضعف حمل النخلة قيل: قد سَخَلْتُ = بی بر شد. السجراء: الاصفياء. سجراء نفسى = عصاره وجودم پاره تنم. حُشْدًا: اى لايدعون عند انفسهم شيئاً من الجهد و النصره و المال و يقال للواحد حَشِدٌ بفتح اوله و كسر ثانيه و حاشد = بى ادعا. العزَل بالتشديد: الذين لاسلاح معهم، فهم يعتزلون الحرب. لاهلك المفارش ليست امهاتهم امهات سوء = مادران عفيف و پاكدامن.
- ٥- ديوان الهذليين، القسم الثاني، مطبعة دارالمصرية، القاهرة، ١٩٤٥م، ص ٩٢. المِعْشَم: الذين يخشم الناس و يظلمهم = ظالم، شجاع و بى پروا. المَهْئَل: الكثير اللحم = چاق، فربه.
- ٦- ديوان الهذليين، القسم الثاني، مطبعة دارالمصرية، القاهرة، ١٩٤٥م، الفجاج: الطريق و الواحد فَجَجٌ و يَنْضُو: يقطع و يجوز. المَخارم: أنوف الجبال و الواحد مَخْرَم و الأجدال: الصَّفْر. أسْرته: طرائفه و العارض، هو الذى يجيبه معارضا فى السماء. و المتهلل: المُمطر: هب من نومه: استيقظ من نومه. التوب: الانتصاب. الزُّمْل: الضعيف.
- ٧- ديوان الهذليين، القسم الثاني، مطبعة دارالمصرية، القاهرة، ١٩٤٥م، ص ٩٥ بعد زُقادهم، قال: كأَنَّهُم بُيْتُوا و تَغْلَى: تُغْلَى. بكلِّ مقلِّ بكلِّ سيفٍ جعلت له قَلَّةً و هى القبيعة. صابت تَصُوبٌ تنحدر كما ينحدر المطر. و قوله: لَم يُشْمَلْ أى لم تُصَبِّه الريح الشمال و ذاك أن الشمال اذا أصابته انقشع.
- ٨- ديوان الهذليين، القسم الثاني، مطبعة دارالمصرية، القاهرة، ١٩٤٥م، ص ٩٦. ربأت، يقول: كنت ربيئة لهم. الربيئة: الحارس، الرقيب. و حَمُ الظهيرة: معظمها. المجدل: القَصْر و المجدل للجمع. مَرهوبة: يُرهبُ أن يُرْفَى فيها. خصاء: ليس فيها نبات. مَثَل: ملجأ. سلقة: ذئبة و الذكر سَلِق. عجفاء: مهزولة و قوله كالمعول، يريد حديدة الناب كأن بابها طرفاً معول. الأقبل: من القبل بفتحين و هو فى العين سوادها على الأنف و قيل هو مثل الحول بالتحريك ايضاً.
- ٩- ديوان الهذليين، القسم الثاني، مطبعة دارالمصرية، القاهرة، ١٩٤٥م، صص ٩٨ و ٩٩. قَرِدٌ يعنى شعره يقول قَرِدٌ من طول ما تركته لم أدهنّه و لم أغسله. الأخذى: الذى فى طرفه استرخاء من عطش = كسى كه از شدت تشنگى چشمانش بى رمق شده است. و الأعبل: المكان الذى فيه حجارة كثيرة بيض. و قوله: فى مملومة يعنى هَضْبَةٌ مدوَّرَةٌ قد لَمَّ بعضُها إلى بعض. الغضب: القاطع و الغموض: الرسوب اذا مَسَّ الضريبةَ غَمَضَ مكانه. معابل: سهام عراض النصال و قوله: صُلَعُ الظبات يقول تَبْرُقٌ، ليس عليها صدأ. بمسهكة: بموضع شديد الريح. تُشَبُّ توقد. التمتع: حسن الغذاء و التنعيم. جليبة الانسان: يريد امرأة سرية الأنساب ليس مثلها. بيت سناخة: بيت دباغ و سمان. المَعُول: المُدْلُ عليه.
- ١٠- ر.ك ديوان امرى القيس، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، دارالمعارف القاهرة، صص ٣٥ و ٨٦ ديوان طرفه بن العبد، تحقيق درية الخطيب و الطفى الصقال، منشورات مجمع العربيه، دمشق، ١٩٧٥م، صص ٣٢ و ٣٤.

منابع:

- ۱- ابن الأثیر، عزالدین بن الأثیر الجزری، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، تحقیق و تعليق محمّد ابراهیم البنا، محمّد أحمد عاشور و محمود عبدالوهاب فايد، كتاب الشعب، القاهرة، ۱۹۷۳-۱۹۷۰م.
- ۲- الألوسی، حسام‌الدین، الزمان فی الفكر الفلسفی والدينی، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، بیروت، ۱۹۸۰م.
- ۳- ابن رشيق، ابوعلی الحسن، العمدة فی صناعة الشعر و نقده، تحقیق محی‌الدین عبدالحمید، دارالجيل، بیروت، بی تا.
- ۴- ابن قتیبة، ابو محمد عبدالله بن مسلم، الشعر و الشعراء، تحقیق مفید قمیحة مراجعة زرزور، الطبعة الثانية، دارالکتب العلمية، بیروت، ۱۹۸۵م.
- ۵- ابن المعتز، عبدالله، طبقات الشعراء المحدثین، تحقیق عبدالستار أحمد فراج، الطبعة الرابعة، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۸۱م.
- ۶- البغدادی، عبدالقادر بن عمر، خزائن الأدب و لب لباب لسان العرب، تحقیق عبدالسلام محمّد هارون، الهيئة المصرية العامة للكتاب، القاهرة، ۱۹۷۹م.
- ۷- البکری، ابو عبیدالقاسم بن سلام، سمط اللآلی، تحقیق عبدالعزیز المیمنی، مطبعة لجنة التألیف و الترجمة و النشر، القاهرة، ۱۹۶۳م.
- ۸- الطیب، عبدالجواد، هذیل فی جاهلیتها و اسلامها، الدار العربية للكتاب، ليبيا - تونس، ۱۹۸۳م.
- ۹- العبد، محمّد، اللغة و الابداع الأدبی، الطبعة الاولى، دارالفکر للدراسات و النشر و التوزیع، القاهرة، ۱۹۸۹م.
- ۱۰- المعری، أبو العلاء أحمد بن سلیمان، رسالة الغفران، شرح و تحقیق علی شلق، الطبعة الثانية، دارالقلم، بیروت، ۱۹۸۱م.
- ۱۱- امرؤ القیس، دیوان امرؤ القیس، تحقیق محمّد أبو الفضل ابراهیم، الطبعة الرابعة، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۸۴م.
- ۱۲- بلاشیر، ریجیس، تاریخ الأدب العربی، ترجمة ابراهیم کیلانی، الطبعة الثانية، دالفکر العربی، دمشق، ۱۹۸۱م.
- ۱۳- بروانته، فالتر «الوجودية فی الجاهلية»، مجلة المعرفة السورية، العدد الرابع، السنة الثانية، ۱۹۶۳م.
- ۱۴- حسنی، عبدالجلیل یوسف، الانسان و الزمان فی الشعر الجاهلی، مكتبة النهضة المصرية، القاهرة، ۱۹۸۸م.
- ۱۵- خلیف، یوسف، دراسات فی الشعر الجاهلی، مكتبة غریب، القاهرة، ۱۹۸۱م.
- ۱۶- دیوان الهذلیین، مطبعة دارالکتب المصرية، القاهرة، ۱۹۴۵م.

- ١٧- زكي، أحمد كمال، شعر الهذليين في العصرين الجاهلي و الاسلامي، دارالكتاب للطباعة و النشر، القاهرة، ١٩٦٩م.
- ١٨- سزكين، فؤاد، تاريخ التراث العربي، ترجمة محمود فهى حجازى مراجعة عرفة مصطفى و سعيد عبدالرحيم، جامعة الامام محمد بن سعود، السعودية، ١٩٨٣م.
- ١٩- طرفة بن العبد، ديوان طرفة بن العبد، تحقيق درية الخطيب و لطفى والصفال، منشورات مجمع اللغة العربية بدمشق، ١٩٧٥م.
- ٢٠- عبدالرحمن، نصرت، الصورة الفنية فى الشعر الجاهلى، مكتبة الأقصى، عمان، ١٩٧٦م.
- ٢١- عطوان حسين، مقدمة القصيدة العربية فى العصر الجاهلى، دارالمعارف، القاهرة، ١٩٧٠م.
- ٢٢- فروخ، عمر، تاريخ الأدب العربي، دارالعلم للملايين، بيروت، ١٩٨٤م.